

## مباحثه مأمون الرشید با فقهای اهل سنت درباره فضیلت

### ولی علیه السلام

ابوعمر شهاب‌الدین احمد بن محمد بن عبدربه بن حبیب بن جدیر بن سالم اندلسی که یکی از علمای بزرگ و مؤلفین سترک اهل سنت و جماعت می‌باشد و در اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم زندگی می‌نموده و در کتاب: (العقد الفرید) جلد پنجم صفحه ۳۷۱ داستان احتجاج مأمون را با علمای خود چنین نقل مینماید:

اسحق بن ابراهیم بن اسماعیل بن حماد بن زید میگوید: یحیی بن اکثم (که قاضی القضاة بنی عباس بود) کسی را بسوی من و بسوی عده از یاران من فرستاد و مارا طلبید و ما هم در محضر یحیی حاضر شدیم یحیی گفت: که مأمون دستور داده است که فردا صبح چهل تن از فقها را بحضور او حاضر کنیم و هر یک از آن چهل تن باید فقیه حسابی باشد و آنچه را که میگوید بفهمد و هر چه از او پرسیده شود پاسخ درستی بدهد اکنون شما نام کسانی را که میدانید باین کار شایسته هستند بیان کنید که تا چهل نفر را طبق دستور مأمون برای فردا دعوت کنم.

۱ - این داستان ما از کتاب عقد الفرید ترجمه نموده و بنظر خوانندگان گرامی میرسانیم اگر چه کسی ایرادی داشته باشد نباید بر ما ایراد بگیرد بلکه بمؤلف کتاب ایراد نماید و مؤلف کتاب هم از علمای شیعه نیست که مورد نکوهش اهل سنت قرار گیرد و علاوه خود مؤلف کتاب علاوه از این که از علمای اهل سنت است مخصوصاً نسبت بشیعه بسیار بد بین و متعصب است در عین حال بعد از نقل این حدیث ابداً اظهار عقیده نه نموده است.

اسحق میگوید : ماچند نفری را نام بردیم و خود یحیی هم چند نفر دیگر را نام برد تا اینکه صورت اسامی چهل نفر تنظیم گردید سپس بماگفت که شما فردا قبل از طلوع فجر حاضرشوید و یکی را هم مأمور کرد برود بقیه اشخاص را که در صورت اسامی معین شده بودند برای قبل ازصبح فردا دعوت کند ما پیش از طلوع صبح بخانه یحیی رفتیم دیدیم که نامبرده لباسهای خودرا پوشیده منتظر ماست پس از تکمیل عده یعنی بعد از حاضر شدن چهل نفر همگی سوار مرکبهای خود شده و بسوی دربار سلطنتی رهسپار شدیم و چون بدربار رسیدیم دیدیم يك نفر ایستاده و تا ما را دید رو کرد به یحیی بن اکثم گفت :

### و هی سبانه ممتنه لینه لته

یا ابا محمد امیر درانتظار تو است سپس ما را وارد کاخ سلطنتی نموده و گفت نماز صبح را بخوانید ما مشغول خواندن نماز شدیم هنوز نماز را تمام نکره بودیم که پیش خدمت مأمون وارد شد و اجازه شرفیابی را اعلام داشت ما همگی بحضور مأمون شرفیاب شده و مأمون را درمحل مخصوص خود مشاهده کردیم که بالباس رسمی یعنی شنل و کلاه و عمامه مخصوص خودرا پوشیده و نشسته است و ما سلام کرده و ایستادیم جواب سلام ما را داده و دستور جلوس داد و ما هر يك در جای خود نشستیم و چون مجلس رسمیت پیدا کرد مأمون از جای خود برخاسته و عمامه را از سر برداشته و شنل را از تن کنده و فقط با کلاه تنها درغیر نشینگاه سابق خود نشسته و بشکل شخص عادی افتاده سپس رو کرد بر ما و گفت :

من این کار را کردم که شما هم مانند من همین کار را بکنید و کفش خود را از پا بیرون نیاورده و علة آنرا چنین بیان کرده که هر کس میدانند برای چه کفشهایم را بیرون نیاوردم که میدانید و هر که نمیدانند بر او بیان خواهم کرد این کلام را با عملی پایان رسانید که همه علت آنرا دانستند و آن عمل این بود که پاهای خود را دراز کرد ( و مقصود مأمون از این عمل آن بود که میخواست پاهای خود را دراز کند و مجلس

را بکلی از رسمیت بپندارد تا رعب سلطنت و هیبت مقام پادشاهی که غالباً در نفوس ضعیفه تولید ترس نموده و درسخن گفتن خود جنبهٔ محافظه کاری را پیش میگیرند از میان برداشته شود و هر کسی آزادانه عقاید خود را بگوید و جلال جبروت سلطنت مانع از اظهار عقیده نشود ( سپس گفت :

**روز سه شنبه ۱۳۰۳ مدرسه لیبیا کت**

شاهم کلاهها و کفشها و شنلهای خودتان را بکنید اسحق میگوید ما از انجام این عمل خود داری کردیم یحیی بن اکثم گفت : هر چه امیر دستور میدهد امتثال کنید ما رفتیم در يك گوشه عمامه ها و عباها و کفشهای خودمان را در آوردیم و برگشتیم و هر يك در جای خود نشستیم و چون مجلس برقرار شد مأمون گفت :

من شمارا برای مباحثه و مناظره دعوت کرده ام و ناچار رشته بطول می انجامد و شاهم در میان بحث محتاج بقضای حاجت شده و محضور شوید و در آن حال از بحث نتیجه برنمیدارید و حواستان جمع نمی شود و گفته های خود را نمی فهمید پس برای رفع این محذور شمارا آگاه میکنم که هر کس بخواهد بمستراح برود اینک نشان میدهم که مستراح در آنجاست بادست خود بمحلی اشاره کرد و ما اورا دعا کردیم سپس خود مأمون يك فرع از فروع فقیهه را عنوان نمود و به یحیی بن اکثم گفت یا ابا محمد : جواب این مسئله را بیان کن و هر يك از این جماعت پشت سر تو عقیده خود را بیان کند یحیی جوابی را که میدانست بیان کرد و بعد از او آنکه پهلوی او نشسته بود بیان کرد سپس نوبت به هر يك از فقها جواب مناسبی را که میدانست بیان نمود تا همه چهل نفر عقاید خودشان را در این مسئله بیان کردند و در تمام این بیانات ، مأمون سر خود را پائین انداخته و گوش میداد و ابداً حرفی نمی زد تا اینکه بیانات آقایان تمام شد در این میان مأمون رو کرد بحاضرین و اشتباه هر يك را بیان نموده و به یحیی گفت : یا ابا محمد تو خوب جواب دادی ولی راه راست نپمودی مأمون با این رفتار خود پیش از آنکه باصل مقصود پردازد میخواست اولاروی آنها را باز کند و ثانیاً میزان

فهم و ادراك و بایه تعصب و یا تبعیت از حق و حقیقت هر يك از آنها را بدانند این بود که قبلا بر طرح يك مسئله فقهی آن چهل نفر را آزمایش نموده پس از آن چنین گفت : من شما را برای طرح مسئله فقهی دعوت نکرده‌ام بلکه خواستم روی شما را بازکنم و مقصود اصلی من اینست که میخواهم در مذهب خود که خداوند متعال بآن مذهب پاداش میدهد با شما مناظره کنم . همگی گفتند : بفرمائید خدا بشما توفیق عطا فرماید .

مأمون : من عقیده مندم که علی بن ابیطالب بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله برترین خلفا و سزاوارترین مردم بر خلافت بوده است .

اسحق : امیر ما را برای مباحثه و مناظره دعوت فرموده است در حالیکه میان ما کسی نیست که در باره علی آنچه را که امیر بیان میفرماید قایل باشد یعنی انتظار نبرفت که امیر در موضوعیکه برخلاف عقاید همه است وارد بحث شود .

مأمون : ای اسحق تو خود یکی از دو کار را اختیار کن یا آنچه را که میخواهی از تو بپرسم و یا آنچه را که میخواهی از من بپرس یعنی بحث در موضوع علی علیه السلام را میان من و تو قرار دهیم و آقایان دیگر هم گوش بدهند و تو در سؤال کردن و جواب دادن آزاد هستی هر چه دلت میخواهد بپرس و یا هر چه میخواهی از تو بپرسم اسحق میگوید من فرصت را غنیمت شمرده و گفتم اگر اجازه بدهید من بسؤال آغاز کنم ؟ مأمون - بپرس .

اسحق : فرصت را غنیمت شمرده و گفتم بچه دلیل میگوئید که علی بن ابیطالب علیه السلام بعد از پیغمبر برترین مردم و سزاوارترین آنها بر خلافت بوده است ؟ ...

مأمون : بگو ببینم که مردم با چه وسیله از همدیگر برتر میشوند و چه باعث میشود که میگویند : فلانی از فلانی برتر است ؟ .

اسحق : بوسیله کار های نیک .

مأمون : راست گفتی اکنون يك سؤال از تو میکنم که جواب آنرا باید بدهی

وآن سؤال اینست : آیا کسیکه در زمان پیغمبر (ص) کار نیکی را انجام دهد که بوسیله آن کار گوی فضیلت را در میدان مسابقه از همقطار خود بر باید سپس همقطار او بعد از وفات پیغمبر (ص) عملی را انجام دهد که نیکوتر از عملی باشد که او در زمان پیغمبر (ص) انجام داده بود آیا پایه فضیلت این مرد بپایه فضیلت او میرسد ؟

**اسحق :** سر خود را پائین انداخته و برای دادن جواب باندیشه فرورفت .

**مامون :** چرا فکر میکنی . نمیتوانی پایه فضیلت این دو نفر را یکی بدانی زیرا اگر یکی بدانی برای تو اشخاصی از معاصرین معرفی میکنم که نیکوکارتر و در جهاد و حج و روزه و نماز و بذل و بخشش برتر از آنها باشند .

**اسحق :** آری کسی که در زمان پیغمبر (ص) بوسیله کارهای نیک افضل بر دیگران شده است هیچگاه کسی دیگر نمیتواند خود را بپایه او برساند زیرا **(الفضل للمقدم)** .

**مامون :** اکنون روایاتی را که اساتید تو و پیشوایان دین تو درباره فضیلت علی بن ابیطالب (ع) نقل نموده اند با روایاتی را که اساتید تو و پیشوایان دین درباره فضایل ابوبکر مقایسه کن اگر دیدی که فضایل ابوبکر بپایه فضایل علی میرسد و هر دو در مقایسه برابر هم میباشند من بر تو اجازه میدهم که ابوبکر را افضل از علی بدانی نه بلکه فضایل ابوبکر و عمر را با هم با فضایل علی (ع) مقایسه کن اگر فضایل آن دو نفر را روی هم با فضایل این یک نفر برابر و مساوی دریافتی باز مجازی که با فضیلت هر یک از آن دو نفر قائل شوی نه خیر بلکه فضایل ابوبکر و عمر و عثمان را روی هم ریخته و تنها با فضایل علی (ع) مساوی در آمد باز اجازه داری که فضایل هر یک از آن سه نفر را بر فضایل این یک نفر ترجیح دهی بلکه اگر فضایل آن ده نفر را که پیغمبر (ص) مرده بهشت بآنها داده است با فضایل علی مقایسه کنی و مجموع فضایل آن ده نفر را با فضایل این یک نفر یافتی بر تو است که هر یک از آنها را از علی (ع) برتر بدانی . ای اسحق کدام عملی هنگام بعثت پیغمبر (ص) افضل اعمال بود ؟ ...

**اسحق :** با خلوص نیت گواهی دادن بوحدا نیت خدا و رسالت حضرت محمد صلی الله علیه وآله برترین اعمال بود .

**مأمون :** آیا سبقت بسوی اسلام برترین اعمال نبود ؟

**اسحق :** بلی برترین اعمال بود .

**مأمون :** این آیه را در قرآن بخوان که میفرماید : **السابقون السابقون اولئك**

**المقربون** مقصود از جمله **السابقون السابقون** کسانی هستند که با اسلام سبقت نمودند اند آیا کسی را سراغ داری که در قبول اسلام از علی (ص) سبقت نموده باشد ؟

**اسحق :** درست است که علی اسلام را از همه بیشتر پذیرفت ولی علی (ع) در

آن روز از حیث سن کوچک و کودک بود و روا نبود که حکم اسلام درباره علی جاری شود اما ابوبکر در موقع قبول اسلام مسن و کامل بود و جایز بود که حکم اسلام بر او جاری شود .

**مأمون :** پیش از آنکه در باره کوچکی و بزرگی سن با تو گفتگو کنم جواب

این سؤال مرا بده و بگو ببینم که کدام یک از علی و ابوبکر در قبول اسلام سبقت داشته اند ؟ .

**اسحق :** علی قبل از ابوبکر اسلام را پذیرفته است بشرط اینکه سنش مقتضی

باشد .

**مأمون :** بگو ببینم هنگامیکه علی (ع) اسلام را قبول کرد بنا بدعوت پیغمبر (ص)

بود یا علی خودش از طرف خدا ملهم بقبول اسلام شد ؟

**اسحق :** سرخود را پائین انداخته و باندیشه فرو رفت .

**مأمون .** این مطلب فکر ندارد تو نمیتوانی بگوئی که علی از طرف خدا بقبول

اسلام ملهم شد زیرا اگر باین حرف قایل شوی باید علی را از پیغمبر افضل بدانی زیرا پیغمبر (ص) قبل از آمدن جبرئیل اصلاً اسلام را نمیشناخت .

**اسحق :** بلی علی را پیغمبر (ص) بسوی اسلام دعوت نمود :

**مأمون :** بگو بینم پیغمبر (ص) علی را بفرمان خدا بسوی اسلام دعوت کرد یا از جانب خود بدون امر الهی خود سرانه دعوت نمود؟

**اسحق :** باز باندیشه فرو رفته و از پاسخ در ماند .

**مأمون :** نمیتوانی نسبت تکلف به پیغمبر (ص) بدهی زیرا که خدا میفرماید :

« **وما نا من المتکلفین** »

**اسحق :** بلی پیغمبر با امر خدا علی را با اسلام دعوت نمود .

**مأمون :** خدارا چگونه میشناسی آیا پیغمبران خود را مکلف میکنند که کسیرا

دعوت کنند بسوی دین خدا که حکم در باره او جاری نشود ؟

**اسحق :** پناه میبرم بخدا که چنین عقیده را در باره خدا داشته باشد .

**مأمون :** هیچ متوجه هستی که در این استدلال خود چه راه خطائی را پیش

گرفته ای ؟ زیرا تو میگوئی که علی در موقعیکه کودک بود اسلام آورد و بدین علت حکم

اسلام بر او جاری نمیشود معنی این سخن آنست که پیغمبر (ص) موظف بوده که کودکانی

بسوی آنچه که طاقت بجای آوردن آن را جاری نشود آیا میتوانی نسبت چنین کار مهملی

را بر پیغمبر (ص) بدهی ؟

**اسحق :** پناه میبرم بر خدا که چنین عقیده ایراد داشته باشم و چنان نسبتی را

به پیغمبر (ص) بدهم .

**مأمون :** چنین تصور میکنم که مقصود تو از این بیان آنست که پیغمبر اسلام (ص)

مأمور بدعوت کودکان نبود زیرا اگر چنین مأموریتی داشت همه کودکان را دعوت

مینمود چنانکه علی را دعوت نمود بلکه پیغمبر (ص) علی را برای آن با اسلام دعوت

نمود که او را دارای فضیلتی نموده و بسبب آن فضیلت از سایر مردم ممتاز نماید .

**مأمون :** آیا شنیده ای که پیغمبر یکی از کودکان اقوام و خویشاوندان خود را

بسوی اسلام دعوت کند تا نگوئی که علی چون پسر عموی او بود و با او نسبت خویشاوندی

داشت لذا با اسلام دعوتش نمود ؟

اسحق : نمیدانم چنین دعوتی را نموده یا نه ؟

مأمون : آیا نسبت با آنچه که نمیدانی کسی از تو سؤال میکند .

اسحق : نه خیر .

مأمون : پس بحث در موضوعیکه منتهی بجهل میشود باید خودداری شود اکنون

از تو سؤال دیگری میکنم و میگویم : آیا بعد از سبقت باسلام کدام عملی است که افضل اعمال باشد .

اسحق : جهاد در راه خدا .

مأمون : راست گفתי آیا میتوانی از میان یاران پیغمبر (ص) کسی را پیدا کنی که

در جهاد بیایه علی برسد ؟

اسحق : چه وقت و کدام جنگ را میفرمائید .

مأمون : هر وقتی را که تو میخواهی و هر جنگی را که تو اختیار کنی ؛

اسحق : جنگ بدر :

مأمون : منمم جز بدر را نمیخواهم اکنون بگو ببینم آیا میتوانی در جنگ بدر

برتر از علی را پیدا کنی ؟ در جنگ بدر چند نفر از مشرکین کشته شدند ؟

اسحق : شصت و اندنفر .

مأمون : چند نفر از آنها را تنها علی کشت ؟

اسحق : نمیدانم .

مأمون : بیست و سه یا بیست و دونفر از آنها را تنها علی کشت و بقیه را سایر

اصحاب کشتند یعنی پس علی در جنگ بدر از حیث جهاد برتر از همه حاضرین بود .

اسحق : ابو بکر در خیمه مخصوص حضرت رسول (ص) (یعنی در مرکز ستاد)

بود بنابراین ابو بکر بجهت حضور در محضر پیغمبر (ص) افضل از علی بود .

مأمون : چکار میکرد ؟



**اسحق** : تدبیر مینمود (یعنی نقشه جنگ را میریخت) .

**مأمون** : وای بر تو آیا ابوبکر از حیث رای و تدبیر بالاتر از حضرت رسول (ص) بود یا در تدبیر پیغمبر (که از سر چشمه وحی افزا می شد) شرکت داشت یا پیغمبر (ص) بر رأی ابوبکر نیازمند بود ؟

**اسحق** : پناه میبرم بخدا که ابوبکر در مقابل پیغمبر (ص) عرض اندام نموده و مدیر ستاد لشکر باشد یا در تدبیر پیغمبر شرکت کند و یا پیغمبر بر رأی او نیازمند باشد .

**مأمون** : پس در اینصورت بودن ابوبکر در محضر پیغمبر (ص) با اینکه مجاهدین در جبهه می جنگیدند چه فضیلتی دارد ؟ آیا کسی که در جبهه مشغول جنگ باشد از کسی که پشت جبهه نشسته افضل نیست ؟ .

**اسحق** : همه مجاهد بودند .

**مأمون** : راست میگوئی منم تصدیق میکنم که همه مجاهد بودند ولی کسیکه با دشمن میجنگد و شمشیر او در کار است و دارد از پیغمبر (ص) و کسانی که نزد آن حضرت نشسته اند دفاع مینماید افضل است از کسیکه نشسته و کار نمیکند آیا این آیه را در قرآن نخوانده ای که میفرماید :

« لا یتوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر و المجاهدون فی سبیل الله باموالهم و انفسهم فضل الله المجاهدین باموالهم و انفسهم علی القاعدین درجه کلا وعد الله الحسنی و فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما »

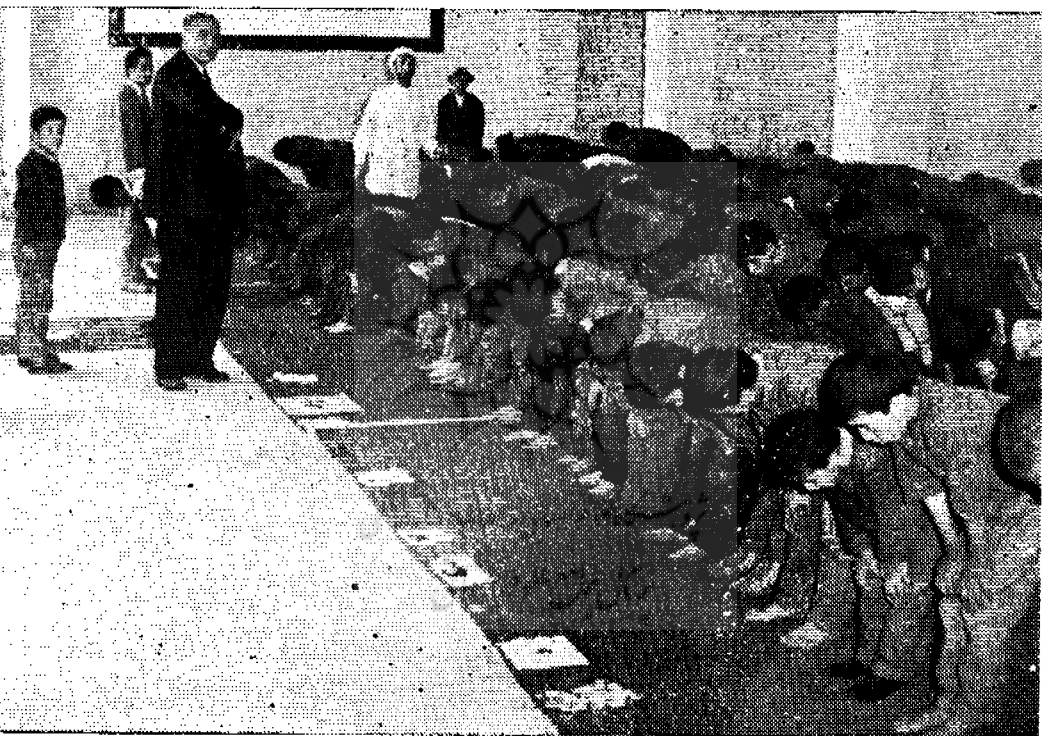
**اسحق** : ابوبکر و عمر هم مجاهد بودند .

**مأمون** : آیا ابوبکر و عمر نسبت بکسانی که در جنگ بدر حضور نداشتند افضل نیستند ؟

**اسحق** : بلی افضلند .

**مأمون :** همچنین است کسی که خود را فداء نموده و جلو شمشیرهای دشمنان  
 میجنگیدند از ابوبکر و عمر افضل میباشند آیا کسی که بر جهاد سبقت کرده است از  
 کسانی که نشسته اند افضل نیست ؟  
**اسحاق :** بلی افضل است ؟

فاتمام



محصلین دبستان موقوفه منتظمی در حال رکوع نماز - این مدرسه بعد از ۲۰ سال  
 تعطیل و خرابی مجلسی که فعلا دبستانهای فیروز کوهی در جای آن ساخته شده بهمت هیئت  
 متولیان که قبلا معرفی گردید از سال ۱۳۳۹ تشکیل و از ۲۰ نفر اطفال یتیم با دادن لباس  
 و لوازم مدرسه و کتاب و نهار گرم نگهداری مینماید .